

تغییر نگرش‌ها و نظام ارزشی نخبگان سیاسی در ایران پسا انقلاب *

محسن صنمی^۱، عباس صالحی نجف آبادی^۲، قاسم ترابی^۳

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۰۳، تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱۰/۰۳)

چکیده

تصمیم‌گیری به کنش سیاسی -اجتماعی نخبگان سیاسی مربوط است به اینکه نخبگان به واسطه قدرت و تأثیری که دارند پیشرفت سیاسی جامعه را با عملکرد خود سرعت بخشیده یا مانع از آن گردند. این پژوهش با هدف بررسی نقش نخبگان سیاسی در فرایند توسعه حقوق سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی انجام شده است. روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و متکی بر منابع کتابخانه‌ای بوده است. بر طبق نتایج به هر میزان که نخبگان و شایستگان بر مسند امور حاکم شوند، حکومت و حکومت داری به مراتب بالایی از کارآمدی و کارآیی دست می‌یابد و جنبه‌هایی چون مشروعیت، مقبولیت و عدالت ورزی حکومت تقویت می‌شود. همچنین با حاکمیت نخبگان، سایر مفاهیم حوزه سیاست اعم از مشارکت رقابت، گردش نخبگان و... در وضعیت بهینه‌ای قرار می‌گیرند و توسعه سیاسی و اجتماعی در مسیری رو به رشد قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: نخبگان سیاسی، توسعه یافتگی، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی، جامعه ایرانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

Doi: <http://10.22034/JSI.2024.2007499.1662>

* مقاله علمی پژوهشی؛

۱. دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، دانشکده علوم انسانی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۲. استادیار و عضو هیأت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران (نویسنده مسئول)
abbas.salehinajaf@gmail.com

۳. دانشیار و عضو هیأت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره بیست و چهارم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، ص ۱۶۳-۱۴۳

مقدمه

بررسی وضع موجود و تجزیه و تحلیل مسائل پیرامونی در جامعه ایرانی این دغدغه ذهنی را ایجاد نموده تا بدنبال یا فتن پاسخی باشیم برای این سردرگمی و و لنگاری سیاست در توسعه همه جانبه کشور. ضرورت حضور نخبگان سیاسی و علمی در جامعه و حفظ ارتباط آنها با دولت و مردم، به منظور کارشناسی امور و ارائه کارکرد مثبت برای بهبود عملکرد نظام سیاسی و اجتماعی، در عرصه‌های گوناگون ضروری است. هر نظام اجتماعی به درست یا غلط می‌کوشد تا ارزش‌ها، نگرش‌ها و دیدگاه‌های خرده نظام سیاسی خود را به جامعه منتقل کند حال این مسئله مطرح است که نقش نخبگان در توسعه سیاسی اجتماعی شهروندان چیست؟ نظری و همکاران (۱۳۹۸) مقاله‌ای با عنوان «راهکارهای مطلوب توسعه سیاسی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» ارائه دادند. یافته‌های آنها نشان می‌دهد که مواردی چون توجه به قانون، تغییر الگوی آموزش از سطوح پایه، توسعه فعالیت‌های حزبی و خودشناسی بر پایه مصادیق توسعه سیاسی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت که مبتنی است بر عزت، کرامت، بصیرت، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری، راهکارهای مطلوبی محسوب می‌شوند که می‌توانند روند توسعه سیاسی را در کشور بهبود بخشند. یک نظام سیاسی پویا در عین حال دچار تغییرات و دگرگونی‌های سیستمی می‌شود و این وظیفه نخبگان است که این دگرگونی‌ها را تشخیص داده و نظام سیاسی را به سمت سازواری و تطبیق با تغییرات حرکت دهند. ما باین هدف پژوهش حاضر را آغاز کردیم که تغییر نگرش نخبگان سیاسی در زمینه توسعه حقوق سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی در دوران پسا جنگ چگونه است و این تغییر چه تاثیری بفرایند توسعه در کشور دارد.

بیان مساله

نخبگان سیاسی فارغ از گرایش‌های جناحی و حزبی، نقش غیر قابل انکاری در روند توسعه سیاسی و اجتماعی هر کشوری دارند. این نخبگی اگر با دو رکن تجربه و تعهد همراه گردد، قطعاً زمینه را برای توسعه بهتر و پویاتر و فراگیرتر در جامعه ایرانی فراهم می‌کند و اگر فاقد یکی از این دو رکن باشد، توسعه مسیری قهقرایی را خواهد پیمود. در روند توسعه سیاسی مسوولان به همراه نخبگان نقش اساسی ایفا می‌کنند و کنار گذاشتن نخبگان به بهانه‌های مختلف از روند توسعه سیاسی قطعاً به ضرر نظام اجتماعی تمام خواهد شد. از منظر ما نخبه کسی است که به اصول و مبانی سیاست و چالش‌های سیاست داخلی و یا خارجی کشور احاطه داشته باشد و برای حل این چالش‌ها راهکار

و برنامه عملی و اجرایی داشته باشد، به لحاظ اخلاقی برخوردار از روحیه تعهد و مسوولیت پذیری در برابر جامعه باشد و همچنین از تجربه و تخصص کافی در حیطه کار و شغل خود برخوردار باشد، در غیر این صورت اطلاق نخبه سیاسی بر او صادق نیست. چنین نخبه‌ای از مردم و بطن جامعه برخاسته لذا به آرمان‌ها و باورهای مردم وفادار است و برای تحقق آنها تلاش می‌کند.

مبانی نظری و مروری بر مطالعات گذشته

از نظر وبر سلطه نخبگان در درون دستگاه حکومتی اجتناب ناپذیر است. همانگونه که خود وبر می‌گوید: «تمام اندیشه‌های معطوف به برچیدن سلطه انسان بر انسان خیالی بیش نیست» (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۶۸). وبر همانند میشلز پیچیدگی‌های سازمان اجتماعی را دلیل لازم برای توجیه سلطه نخبگان می‌داند. تفکر سیاسی ماکس وبر بر تأثیر مستقل «امر سیاسی» در مقابل «امر اقتصادی» تأکید داشت. بنابراین وی این اندیشه را که می‌توان تاریخ اندیشه‌ها را به عوامل اقتصادی تقلیل داد، رد می‌کند. لذا وی با تحلیل‌های مارکسیستی از «ایدئولوژی» و «زیربنا» مخالف بود. وبر سه نوع سلطه مشروع پیشنهاد می‌کند. نخستین منبع مشروعیت، منبع سنتی است که اساس آن بر اعتقاد به تقدس رسوم ابدی است. دومین منبع مشروعیت منبع کارزماتیک است که حول اعتقاد به تقدس یک قهرمان استثنایی یا ویژگی خاص یک فرد است. سومین منبع مشروعیت، منبع عقلانی است که بر اساس اعتقاد به قانونی بودن احکام وضع شده قرار دارد (بشیریه، ۱۳۷۴: ۶۰). البته مهم است بدانیم که این سه نوع به شکل خالص در تاریخ وجود نداشته اند. هر نمونه تجربی در تاریخ می‌تواند اجزایی از هر کدام از این سه منبع را داشته باشد که به شکل‌های گوناگون ترکیب یافته‌اند. وبر با طرح این سؤال که چگونه این انواع آرمانی سلطه مشروع با شکل‌های مختلف نهادی شده دولت مرتبط می‌گردد، به پاسخگویی می‌پردازد. سلطه سنتی در دولت‌های پدرسالار و فئودالی دیده می‌شود. سلطه کارزماتیک ذاتاً یک شکل بی ثبات است و محصول چیزی است که وبر آن را «عادی شدن کاریزما» می‌نامد. سلطه عقلانی شکل عمده دولت در جوامع غربی است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۶۲).

وبر بر این باور بود که توسعه سازمان بوروکراتیک یکی از مؤلفه‌های اجتناب ناپذیر رشد سرمایه داری است و بدین ترتیب او اثربخشی و کارآیی مدل لیبرال دموکراسی را زیر سؤال برد. ماکس وبر دموکراسی را ابزاری برای تأمین یک حکومت خوب می‌دانست و نه کنترل مردمی و برابری سیاسی. به گفته وبر دموکراسی مستقیم تنها در جوامع کوچک و نسبتاً ساده ممکن است، و نه در

جوامعی که بزرگتر، پیچیده تر و متنوع تر شده‌اند که جای آن را دموکراسی نمایندگی گرفته است. این به نظر و بر بدن معناست که مردم دیگر هیچ گونه کنترل واقعی بر آن تصمیمات سیاسی ندارند که به صورت حق ویژه یک دستگاه اداری دیوانسالارانه از سویی و رهبران احزاب سیاسی از سوی دیگر درمی آید. و بر دلائل این موقعیت قدرت نخبگان دیوانسالار و سیاسی را در اختیار داشتن وسائل اداره و این واقعیت که آنها گروه‌های کوچکی هستند که به آسانی می‌توانند درباره هر عمل لازم برای فقط قدرتشان به توافق برسند، ذکر می‌کند (باتامور، ۱۳۶۶: ۳۲). در هر صورت، و بر چندان نگران نبود کنترل عمومی بر نخبگان سیاسی نیست، برای او ارزش دموکراسی نمایندگی در آن است که انتخاب رهبران سیاسی کارآمد را ممکن ساخته و امکان آموزش آنها را فراهم می‌آورد. (همان: ۳۳)

پیر بورديو تحليل نخبگان را تحت عنوان «طبقه حاکم یا مسلط» مطرح میکند. وی معتقد است بررسی «نخبگان»، «طبقه حاکم» و «طبقه مسلط» بدون بررسی شرایطی که آنها خود را بازتولید می‌کنند امکانپذیر نخواهد بود (بورديو، ۱۹۹۳: ۱۹). دو سازوکار اصلی این بازتولید انواع سرمایه (اقتصادی، اجتماعی و نمادین) و عادت واره است (بورديو، ۱۹۷۹). در سراسر تحلیل‌های بورديو نمی‌توان به وضوح تفکیک بین طبقه حاکم یا مسلط با نخبگان را بازشناخت. از طرفی هر چند بورديو انواع سرمایه را عامل «نخبه شدن» می‌داند، اما انواع سرمایه، متغیری میانجی است و باید به این سوال پاسخ داد که چه عواملی انواع سرمایه را خلق میکنند؟ رویکرد نظری میلز و بورديو در دو نکته اساسی همخوان هستند. هر دو موافقند که به لحاظ کمی، تعداد نخبگان وابسته به هم کم است و به رغم وجود تمایزات درونی در این گروه، انسجام داخلی قوی داشته که سرمایه اقتصادی وقف آنان است. همچنین این اندیشمندان پایه اصلی این انسجام را داشتن خانواده‌های یکسان یا مشابه و در نتیجه جامعه پذیری مشابه می‌دانند. بنابراین، این اصل که هر فرد یا گروهی بر طبق شایسته سالاری می‌تواند به موقعیت نخبگی دسترسی داشته باشد را به طور کامل رد می‌کنند.

مؤلفه‌های تأثیرگذار بر نگرش نخبگان در ایران

تغییر شرایط بین المللی فروپاشی کمونیسم و تأثیر آن بر نخبگان ایرانی پسا جنگ نکته مهمی است که باید به قدر کفایت مورد توجه قرار گیرد.

کشورهای بسیاری از جمله ایران، از فروپاشی اتحاد شوروی تأثیر پذیرفتند. در ایران، این تأثیر در عرصه‌های گوناگون احساس شد. فروپاشی اتحاد شوروی زمینه‌ساز آغاز سیاست سردرگم روسیه

نسبت به ایران و تا حدودی هم ایران نسبت به روسیه بود. از جهت روسیه، به طور کلی سیاست خارجی این کشور در دهه ۱۹۹۰ دوره‌ای از آشفتگی شدید را پشت سر گذاشت. ضعف ادراک از تحولات محیطی، ناتوانی در سناریوپردازی، تصمیم‌گیری‌های نابسامان و منفعلانه ویژگی اصلی این دوره بود (کولایی، ۱۳۷۶: ۲۴) «مهمترین پیامد فروپاشی اتحاد شوروی، تغییر موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک ایران بود. ایران مجبور بود، یک قدرت خارجی را در مقابل روس‌ها، به منظور حفظ استقلال و یکپارچگی خود، علم کند. این موضوع موجب وابستگی ایران به آن قدرت خارجی می‌شد، و نتیجه آن، محدود شدن استقلال ایران بود. داریوش همایون، درباره تاثیر دیگر فروپاشی اتحاد شوروی، در عرصه سیاست داخلی ایران، اظهار می‌دارد «شوروی‌ها پس از جنگ دوم جهانی، از طریق اندیشه‌های مارکسیستی و لنینیستی و حزب توده بر روشنفکران و جوانان ایران نفوذ پیدا کردند. در سال ۱۹۰۰م. روسیه قدرت خارجی مسلط در ایران بود و نفوذ روسیه و مداخله همیشگی این کشور در امور داخلی ایران در دوران تزارها، در روان ایرانیان به روشنی حک شده است (فولر، ۱۹۹۱: ۱۶۰). این موضوع، ضربه بزرگی به گسترش اندیشه لیبرال دموکراسی در ایران زد، زیرا بخش بزرگی از پیشروترین عناصر جامعه در مقابل دموکراسی موضع گرفتند، در حالی که جامعه ایران نیاز فراوانی به شرکت آنان برای برقراری دموکراسی داشت. پس از جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۷ شمسی و روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی، نیاز کشور به توسعه باعث شد که دولت سیاستگذاری خود را بر مبنای نوسازی در عرصه‌های اقتصادی، بهداشت و آموزش در صدر برنامه‌های اجرایی خود قرار دهد. به رغم اختلاف نخبگان حاکم در اجرای برنامه توسعه، به سبب هدایت دولت توسط یکی از رهبران قدیمی تر انقلاب و نقش برجسته وی در حفظ انسجام، شاهد حفظ همبستگی ایدئولوژیکی و ارزشی نخبگان حاکم در این دوره بودیم. در هر صورت استفاده از بسیج توده، طبقه روحانیون و سنت اسلامی از عناصر اصلی حفظ انسجام ساختار و ارزش نخبگان حاکم تا سال ۱۳۷۶ شمسی بود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۴۳). سومین دوره با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ شمسی آغاز و در سال ۱۳۸۴ شمسی پایان یافت. طبقات متوسط، دانشجویان و روشنفکران دینی از نیروهای فعال عرصه سیاسی واجتماعی بودند که به‌صراحت، اندیشه و عمل بخشی از نخبگان حاکم را مورد نقد قرار دادند. طی دو انتخابات شوراهاى اول و پارلمان ششم، جابه‌جایی وسیعی در سطح نخبگان میدان سیاسی و مدیریتی کشور صورت گرفت. درگیری میان نخبگان حاکم در نهادهای مختلف، دولت را با تنشهای سیاسی واجتماعی بسیاری روبه‌رو ساخت. اصلاح طلبان به‌عنوان بخشی از نخبگان حاکم درصدد برآمدند از طریق اصلاح

سیاسی از بالا، نگرش بخشی دیگر از نخبگان حاکم را تغییر دهند؛ اما عدم همراهی ساختار سیاسی قدرتمند محافظه‌کاران و همچنین برنامه‌های غیر قابل دسترس اصلاح طلبان و عدم شکل‌گیری فضای گفتمانی میان نخبگان حاکم، مانع از آن شد که گذار به دموکراسی به نتیجه برسد.

تأثیر فروپاشی شوروی بر روشنفکران و نخبگان ایرانی

فارغ از وابستگی‌های معروف حزبی بین دو کشور، شوروی نماینده یک رویا بود. رویای تحقق جهانی سرشار از عدالت و آزادی که در آن همه مردم با هم برابر هستند و در آن هیچ طبقه‌ای وجود ندارد. از این جهت حتی پس از شکل‌گیری دولت‌حزبی توتالیتر در شوروی و بر جا گذاشتن عواقب جبران‌ناپذیر تا زمان فروپاشی، این رویا به طور نمادین بر آن حمل می‌شد و درباره شوروی کم و بیش وجود داشت. سنت روشنفکری در ایران که عموماً چپ‌گرا بود، با وجود انتقادهایی که در دهه چهل و پنجاه به نظام کمونیستی شوروی وارد می‌کرد، اما به طور ساختاری نمی‌توانست اشتراک در این رویا را نفی کند؛ بنابراین، شکست این رویا نمی‌توانست جامعه روشنفکری در نقاط دیگر جهان و خصوصاً کشورهای در حال توسعه مانند ایران را تحت تأثیر خود قرار ندهد. حسین بشریه در کتاب «گذار به دموکراسی» از تمایل به روند دموکراتیک شدن در جوامع در دهه‌های اخیر یاد می‌کند و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی فروپاشی رژیم‌های غیردموکراتیک را برمی‌شمارد. او این دلایل را در چهار بحران به طور خلاصه چنین بیان می‌کند: بحران تضاد با هم (یکی دینی و دیگری ضددینی) و روش‌هایی که این ایدئولوژی‌ها در اعمال سلطه و استیلا و افزایش ناراضی عمومی به کار می‌گیرند؛ بحران در ایدئولوژی مشروعیت‌بخشی که حاکمیت بر اقشار مختلف جامعه تحمیل می‌کند؛ بحران کارآمدی در روند بورکراسی که ساز و کار جامعه را پیش می‌برد؛ و بالاخره بحران در همبستگی طبقه حاکم و ناتوانی در تضمین منافع آن (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۰-۱).

روشنفکران ایرانی تنها نظاره‌گر این فروپاشی نبودند؛ بلکه عملاً خود پس از انقلاب بهمن ۵۷ و با مسلط شدن یک ایدئولوژی خاص از نوع دینی، تجربه‌ای را از سر می‌گذرانند که روشنفکران دیگر در شوروی یا بلوک شرق قبلاً از سر گذرانده بودند. فارغ از محتوای ایدئولوژی‌های غالب در حوزه قدرت که وجه تشابه روشنفکران ایرانی و بلوک شرق بوده است، تجربه عینی روشنفکران در این نوع کشورها نیز می‌تواند تشابهات و نقاط مشترکی با هم داشته باشد. از این رو می‌توان سه نوع طرز برخورد روشنفکران ایرانی را با نظام شوروی ذکر کرد که با فروپاشی آن، شیب تندتری گرفت و از آن تأثیر پذیرفت:

۱) روشنفکرانی که با پیوستن به نیروهای کنار گذاشته لیبرال پس از انقلاب، راهی غیر از چپ را برگزیدند در این مورد می‌توان به روشنفکری دینی (به طور مثال مهدی بازرگان و عبدالکریم سروش و حلقه کیان) و نیروهای لیبرال تکنوکرات (سیاستمدارانی همچون عطاءالله مهاجرانی) اشاره کرد. اغلب روشنفکرانی که در این بخش رده بندی می‌شوند فروپاشی را نه شکست شوروی بلکه ورود نیروها به دنیای واقعی حکومت‌داری تلقی می‌کردند.

۲) روشنفکرانی که بر مواضع چپ گرایانه‌ای که اکنون از پس تجربه‌های عینی دستخوش تعدیل شده بود، تاکید کردند مثل (طیف نزدیک به عزت الله سحابی و حلقه مجله ایران فردا). برای آنها «فروپاشی شوروی ضرورتاً به معنای شکست رویای کمونیستی [نبود]... بلکه فروپاشی یک نوع راه‌حل مارکسیستی بود؛».

۳) روشنفکرانی که عموماً به حزب توده تعلق خاطر داشتند، فروپاشی شوروی را نه ضرورت تاریخی بلکه نتیجه یک عامل بیرونی و توطئه کشورهای سرمایه داری غرب می‌دانستند و این افراد هیچگاه به انتقاد از ساز و کار عملکرد خود یا حزب مادر در شوروی نپرداختند. بنابراین می‌توان گفت که فروپاشی شوروی باعث شد که روشنفکران ایرانی، به دلیل بحران‌های موجود در ساختار ایدئولوژی، به انتقاد از خود شدت بخشند و خود را از سلطه ایدئولوژی برهانند و روند دموکراتیزه شدن جامعه را پیش بگیرند (نبوی، ۲۰۰۳: ۱۲۸).

مهاجرت نخبگان ایرانی

امروزه، بسیاری از متخصصان با توجه به نظریه مازلو ریشه مهاجرت نیروی انسانی را در ارضاء یا عدم ارضاء نیازهای مختلف افراد می‌دانند و براین اساس نخبگان برای اینکه نیازهای خود را برطرف نمایند لاجرم به مهاجرت به عنوان یک راه می‌نگرند که اشتباه و یا درست بودن این راه و زیان و سود حاصل از گام نهادن در آن برعهده شخص مهاجر است. همچنین، بر طبق نظریه کارکردگرایی و نظریه پرداز اصلی آن تالکوت پارسونز اگر نظام اجتماعی نتواند نیازهای کنش‌گران را برآورده کند مهاجرت در آن سیستم اجتماعی محتمل است. پدیده فرار مغزها هدر رفتن سرمایه‌های انسانی و فکری جامعه است، موضوعی که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت (نوکاریزی، ۱۳۸۳: ۲-۳). جمهوری اسلامی ایران از جمله کشورهایی است که به‌طور پیوسته با معضل مهاجرت نخبگان روبرو بوده است و در دوران جدید و همگام با تحولات روبه گسترش آن، به‌ویژه با پدیده جهانی شدن فرهنگ و گسترش انقلاب ارتباطات و رسانه‌ها، شاهد ابعاد تازه‌ای از مهاجرت نخبگان علمی

هستیم. آمارهای منتشرشده از سوی صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که ایران از لحاظ فرار مغزها در میان ۶۱ کشور در حال توسعه، رتبه نخست را دارد (صالحی، ۱۳۸۵، ۵۷-۶۶). سایر آمارها هم مهاجرت روبه رشد ایرانیان تحصیل کرده به خارج از کشور را نشان می‌دهد. به گونه‌ای که به‌طور میانگین هر ساله نزدیک به دوازده هزار نفر نیروی کارشناس از ایران به دیگر کشورها مهاجرت کردند (Alinia et al، 2016: ۵). مهاجرت نخبگان از سالهای پس از پایان جنگ تحمیلی آغاز شد و در دهه ۱۳۷۰ گسترش پیدا کرد. این مهاجران بیشترشان دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند که به‌ویژه در رشته‌های کامپیوتر، مخابرات و الکترونیک، تخصصی یا مدیریتی اشتغال داشته‌اند.

تعبیرماهیت ارزشها در نیروهای انقلاب

گفتارهای عدالت‌خواهانه و چپ‌گرایانه در انقلاب ایران سهمی بسزا داشتند. انقلاب در شعارهایش «مستضعفان»، «زاغه نشینان»، «کوخ نشینان»، «توده‌ها» و «فقرا» را فرا می‌خواند. این گروه‌ها در خطبه‌ها و خطابه‌های دهه اول انقلاب در مقام ولی نعمتان انقلاب محترم شمرده می‌شدند. نظام نوپای انقلابی رتوریک ضدغربی و ضدسرمایه داری داشت؛ هم الگوی سوسیالیستی را نفی می‌کرد و هم از راه سومی سخن می‌گفت که نه با «نابرابری» و «فساد» جهان غرب نسبتی دارد و نه با «الحاد» و «اشتراک» بلوک شرق. پس از آنکه نبرد قدرت در ایران پسا انقلابی به سود گروه‌های طرفدار شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی خاتمه یافت، نوعی شکاف و اختلاف در میان خود این گروه‌ها پدیدار شد. دو گروه موسوم به «جناح بازار» یا «جناح راست» و «جناح رادیکال» یا «جناح چپ» در طرفین این شکاف قرار گرفتند. جناح چپ یا رادیکال با گرایش‌های عدالت‌خواهانه، دولت‌گرایانه، استقلال‌طلبانه و مواضع ضد سرمایه داری و ضداستثمار شناسی شناخته می‌شد. این گروه تا سال ۱۳۶۸ نفوذ گسترده‌ای در هیئت حاکمه و به ویژه دولت داشت. نخست وزیر وقت یعنی مهندس موسوی هم که برطبق قانون اساسی آن زمان رییس دولت بود، به این گروه تعلق داشت. با درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی چپ سنتی به حاشیه قدرت رانده شد و در جایگاه نوعی «اپوزیسیون قانونی» درون حاکمیت قرار گرفت. با آغاز سیاست تعدیل اقتصادی که از جانب منتقدان «بنیادگرایی بازار» و «انقلابی ساکت درون انقلاب ایران» توصیف شده است (ابادری، ۱۳۹۳)، جناح «چپ درون نظام» به منتقد جدی آن بدل شد؛ زیرا آن را مغایر با ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب می‌دانست. با وجود این، پس از رخداد دوم خرداد و تبدیل چپ‌های خط امام به اصلاح‌طلبان دوم خردادی، آن‌ها در کنار پروژه «توسعه سیاسی»، با شکلی از همان الگوی اقتصادی و برنامه توسعه همراه شدند که پیش تر نفی می‌کردند.

دوران اصلاحات

دیدگاه‌های اقتصادی سازمان پیش از دوم خرداد و مواضع نقادانه آن در قبال سیاست تعدیل اقتصادی و شرح آن در این مجال نمی‌گنجد اما می‌دانیم که شعارهای اصلی آن یعنی «عدالت اجتماعی»، «فقرزدایی»، «استقلال اقتصادی»، «توسعه غیرلیبرالی» و «رانت زدایی از اقتصاد» مضامین مهمی هستند که در عصر اصلاحات نیز تکرار می‌شوند. به طور خلاصه، سازمان مجاهدین از مواضع گذشته عقب نمی‌نشیند: همچنان منتقد سرمایه داری است، عدالت اجتماعی را پاس می‌دارد و منتقد سرسخت سیاست تعدیل است. (جعفری، ۱۳۸۳: ۴۰-۳۹)

مجاهدین انقلاب اسلامی در دهه ۱۳۶۰ بخشی قدرتمند از «چپ خط امام» بود و به ویژه در دولت میرحسین موسوی حضور مؤثری داشت. با آغاز «عصر سازندگی» آن‌ها همچون سایر گروه‌های «چپ خط امام» به حاشیه رانده شدند و در عوض در قامت منتقد جدی سیاست‌های آن دوره و به ویژه برنامه تعدیل ساختاری در صحنه سیاست ایران باقی ماندند. این گروه به شکلی پیگیر و در چارچوبی منسجم نقدهای خود را مطرح می‌کرد و از این زاویه یکی از جدی‌ترین منتقدان سیاست‌های تعدیل به شمار می‌آمد.

«کمرنگ شدن شعارهای اقتصادی» و «محوریت شعارهای سیاسی» چرخشی در رویکرد سازمان به شمار می‌آید و حتی می‌توان آن را به منزله نوعی تعدیل ایدئولوژیک-اگر نگوییم تغییر ایدئولوژیک-تلقی کرد. با وجود تمام تغییرات در فضای سیاسی جهانی و داخلی، سازمان مجاهدین انقلاب حتی در آستانه دوم خرداد همچنان «چپ‌گرا»، «عدالت خواه»، ضد سرمایه داری و منتقد نظام جهانی اقتصاد بود و شکاف اقتصادی را بسیار مهم و تعیین کننده می‌دانست (اباذری و روزخوش، ۱۳۹۶: ۵۷).

سازمان مجاهدین انقلاب همواره می‌کوشید واکنشی تئوریک به رخدادها و تحولات سیاسی نشان دهد پس از دوم خرداد «تضاد آزادی خواهی و تمامیت خواهی عملاً به صورت فعال‌ترین شکاف اجتماعی درآمد. (مجله عصر ما، ۱۳۷۷: ۱۰۴).

۱. برخی نویسندگان معتقدند که در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹، سازمان مجاهدین افراد و کادرهای هوادار خودش را از رفتن به حسینیه ارشاد منع میکرد و می‌گفت آنجا مرکزی در شمال شهر است که برای بورژواها ساخته شده و صحبت‌های دکتر شریعتی لالایی است ...

رفیع پور در همین زمینه در پژوهشی با عنوان «توسعه و تضاد - کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران»، «منطق و مبنای ائتلاف‌های سیاسی جدید را باز می‌نماید: با محوریت شعارهای سیاسی نظیر حاکمیت قانون، آزادی و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش و کم‌رنگ شدن شعارهای اقتصادی، طیف‌های راست مدرن و چپ به دلیل وجوه اشتراک در عمل در کنار یکدیگر قرار گرفتند. دو طیف با قوت و ضعف و از خاستگاه‌ها و قرائت‌های گاه متفاوت، طرفدار آزادی‌های قانونی، حفظ جمهوریت نظام، حاکمیت قانون، صیانت از حقوق و امنیت افراد، جامعه مدنی و توسعه سیاسی بودند و این امر نوعی یگانگی و اتحاد میان طیف‌های مذکور را تداعی می‌کند. از دید سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، «شکاف آزادی خواهی و تمامیت خواهی» یا «آمریت و دموکراسی» تا پایان عصر اصلاحات و چه بسا تا امروز، فعال‌ترین شکاف اجتماعی باقی می‌ماند و از آن زمان تاکنون این تلقی بر همه تحلیل‌ها و عملکردهای سازمان مجاهدین سایه افکند. «کم‌رنگ شدن شعارهای اقتصادی» و «محوریت شعارهای سیاسی» چرخشی در رویکرد سازمان مجاهدین به شمار می‌آید و حتی می‌توان آن را به منزله نوعی تعدیل ایدئولوژیک - اگر نگوییم تغییر ایدئولوژیک - تلقی کرد. با وجود تمام تغییرات در فضای سیاسی جهانی و داخلی، سازمان مجاهدین انقلاب حتی در آستانه دوم خرداد همچنان «چپ‌گرا»، «عدالت خواه»، ضد سرمایه داری و منتقد نظام جهانی اقتصاد بود و شکاف اقتصادی را بسیار مهم و تعیین کننده می‌دانست. (رفیع پور، ۱۳۹۰: ۵۳۲).

رویکرد سازمان مجاهدین انقلاب به «توسعه»

ناهمگونی ائتلاف حامیان خاتمی بیش از هر جای دیگر خود را در اقتصاد نشان می‌داد. از سویی کارگزاران تعدیل ساختاری اقتصاد بودند و از سوی دیگر «چپ‌گرایانی» که این سیاست را بحران‌زا و شکست خورده و بر باددهنده آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی می‌یافتند. با وجود مشکلات اقتصادی کشور، در جریان رقابت‌های انتخاباتی دیدگاه‌های سیاسی و فرهنگی نامزدها در کانون توجه افکار عمومی قرار گرفت؛ مثلاً، روشن نبود که آیا در واقع اختلافی جدی میان دو نامزد اصلی (خاتمی و ناطق نوری) بر سر الگوهای اقتصادی وجود دارد یا خیر. رخداد دوم خرداد چنان جامعه و سیاست ایران را تکان داد که بسیاری چیزها دیگر به گذشته شبیه نبود. مفاهیم تازه و شعارهای نو سر برآوردند، نیروهای اجتماعی حاشیه‌ای همچون جوانان و زنان جلوه تازه‌ای یافتند و نظرگاه‌ها درباره جامعه ایران و نیروها و خواست‌های اجتماعی مضمّن در آن دگرگون شد. برای آن نیروهایی که به

کانون حادثه نزدیک تر بودند و حاملان گفتار دوم خرداد شناخته می‌شدند، این تأثیرپذیری دوچندان بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در جرگه این نیروها بود.

تغییر دال مرکزی گفتمان نظام ارزشی نخبگان در دوران پساجنگ

این واقعیت که ارزش ثروت از بعد از جنگ ایران و عراق مهم ترین رویکرد و رویکرد غالب در کشور گردید و در جامعه در ابعاد مختلف در این زمینه به رقابت و مسابقه پرداخته شد و این رویکرد چگونه بر نخبگان سیاسی نیز اثر گذار شد به مختصر اشاره‌ای لازم دارد. بعد از انقلاب تا پایان جنگ و رحلت امام، در کنار عواملی چون رهبری، ایدئولوژی امید بخش، بسیج مردمی و غیره، قدرت تفکر و تخصص برای اداره کشور از عوامل حیاتی بود. حاملان و حامیان پتانسیل تفکر و تخصص در حد زیادی حذف یا ترور شدند. از آن پس، مسیر انقلاب بیشتر در پی اقدامات دشمنان و کوشش در جهت خنثی کردن آن تعیین شد (رفیع پور، ۱۳۹۰: ۱۲۳).

در چارچوب مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک، می‌توان نوعی «تحول» و «دگردیسی» یا حداقل «تغییر» را در رویکرد نخبگان سیاسی تشخیص داد. پس از آغاز سیاست تعدیل، تشکلهای و جناح‌های مختلف «طیف راست» با آن همراهی می‌کردند و حداقل در عمل مخالفت آنان شامل اصل این سیاست نمی‌شد؛ بلکه فقط ممکن بود برخی مظاهر و پیامدهای آن را هدف قرار دهد. نخبگان سیاسی به مرور به ایدئولوژی پیشین خویش روی آوردند. خواست‌ها و مطالبات جدیدی در جامعه پدیدار شد و نیروهای اجتماعی تازه همچون زنان و جوانان در صحنه جامعه و سیاست مرئی شدند و روندهایی همچون تغییر ارزشی و فردگرایی و منفعت طلبی پدیدار شدند. همزمان شاخص‌های دیگری همچون دسترسی به اطلاعات و سطح تحصیلات و میل به مشارکت سیاسی افزایش یافتند. در عرصه جهانی، فروپاشی شوروی و بسط الگوها و ارزش‌های اقتصاد بازار به سراسر جهان تحولی مهم بود. فروپاشی شوروی در عین حال جان تازه‌ای به «موج سوم دموکراتیزاسیون» داد که از دهه ۱۹۷۰ در جهان آغاز شده بود. در قلمرو فکر و اندیشه و در عرصه روشنفکری نیز جریان‌های مؤثری در ایران دهه ۱۹۷۰ سر برآوردند. سازمان مجاهدین انقلاب و هیچ نیروی سیاسی دیگری نمی‌توانست از این فضا برکنار باشد، اما رخداد دوم خرداد به عنوان امری حادث در شکل نیروی نامنتظر اما عمده تغییر ظاهر شد. دوم خرداد، تشکلهای اصلی طیف «چپ خط امام»- مانند مجمع روحانیون مبارز و دفتر تحکیم وحدت- از ایدئولوژی پیشین در عرصه‌های سیاست داخلی، سیاست خارجی و اقتصاد فاصله گرفتند. موضع سازمان مجاهدین انقلاب قدری

پیچیده تر بود. از حیث ایدئولوژیک، در بطن تحولات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی پس از جنگ، «توده گرایی» و «برابری خواهی» دهه ۱۳۶۰ را به تدریج وانهاد و ثروت به ارزش تبدیل گردید. مردمی که قبلاً ساده می‌زیستند به تجملات روی آوردند (رفیع‌پور، ۱۳۹۰: ۲۲۷) و به خواست‌هایی همچون آزادی و جامعه مدنی روی خوش نشان دادند. پس از جنگ با زوال بسیج توده‌ای و افول «رادیکالیسم» دهه ۱۳۶۰ و برآمدن سیاست تعدیل اقتصادی و در متن دگرگونی‌های جهانی، نیروهای سیاسی ناگزیر از بازخوانی ایدئولوژی پیشین بودند. از نظرگاه جامعه‌شناسی سیاسی، از سویی در نتیجه عوامل مختلف از جمله توسعه «عصر سازندگی» نیروی اجتماعی مؤثری در جامعه ظهور کرده بود که خواست‌هایی «مدرن» داشت و در جست‌وجوی نمایندگی سیاسی برای آن خواست‌ها بود و از سوی دیگر شکافی در ساخت سیاسی پدیدار شده بود که بخشی از هیئت حاکمه را مهیا می‌ساخت تا نمایندگی این «مطالبات» را بر عهده گیرد. قرارگرفتن در این جایگاه و مناسبات جدید، گروهی همچون سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به تعدیل در رویکرد پیشین خود به توسعه واداشت...

پیش از دوم خرداد، در تحلیل سازمان مجاهدین انقلاب، حامیان اصلی جمهوری اسلامی طبقات و اقشار «مستضعف» و فرودست بودند؛ یعنی بخش‌هایی از جامعه که به آرمان‌های عدالت و برابری دل سپرده بودند و این ویژگی در کنار باورهای سنتی و مذهبی، آنان را به پایگاه اجتماعی بی‌بدیل نظام اسلامی بدل می‌ساخت؛ اما پس از دوم خرداد، اصلاح‌طلبان حمایت بخش اعظم جامعه ایران را پشتوانه خویش یافتند؛ جامعه به گمان آنان نوگرا و مشارکت‌جو بود و پیوند وثیقی با خواست‌های اصلاح‌طلبانه برقرار کرده بود. گفتمان اصلاحات در آن زمان طبقات و اقشار و لایه‌های اجتماعی مختلفی را بسیج کرده بود و در نتیجه این ذهنیت را ایجاد کرد که آنان پایگاه رأی دائمی و حتی پایگاه اجتماعی ازلی = ابدی اصلاح‌طلبان هستند. که البته چنین تصویری ساده‌اندیشانه و خوشبینانه می‌نمود. رفیع‌پور در کتاب توسعه و تضاد وقایع دوران پس از جنگ را این گونه توصیف می‌کند: تغییر در سلسله مراتب قدرت، دگرگونی دوباره ارزش‌های جامعه، نابرابری اجتماعی، ارزش شدن ثروت و حقوق اجتماعی بیشتر برای ثروتمندان که این خود عامل تقویت نقش بیشتر ثروت در جامعه می‌شد (همان: ۵۳۲).

پیشینه پژوهش

در حوزه موضوعی این تحقیق به رغم اهمیت قابل توجه آن، پژوهش‌های داخلی و خارجی چندانی در دست نیست. برخی پژوهش‌های داخلی معتبر از این قرار اند: نتایج پژوهش زیباکلام (۱۳۷۸)

حاکی از این است که نخبگان سیاسی ایران در دوره مذکور از طریق اقداماتی همچون ایجاد قدرت هرمی و سلسله مراتبی، سوء استفاده از قدرت و فساد، ممانعت از برگزاری انتخابات آزاد و اعمال تقلب در انتخابات، سرکوب مطبوعات آزاد و مستقل و همچنین سرکوب احزاب و دسته جات مستقل نقشی بازدارنده در مسیر تحقق توسعه سیاسی در ایران ایفا نمودند.

یافته‌های زیباکلام و همکاران (۱۳۹۰) در «نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران (۱۳۳۲-۱۳۵۷)» گویای آن است که:

نخبگان سیاسی مذکور هیچ ارزشی برای توسعه سیاسی و دموکراتیک جامعه قائل نبودند. در رأس این نخبگان، شاه با ویژگی‌هایی همچون روحیه استبدادی و قدرت خواهی مطلق و سیری ناپذیر، ضدیت با نهادهای مشارکت سیاسی و تملق دوستی قرار داشت و در رده‌های بعدی این نظام سلسله مراتبی و هرمی شکل دیگر نخبگان سیاسی با ویژگی‌هایی مانند تملق گویی و چاپلوسی، عدم استقلال و اطاعت محض، بی کفایتی و نان به نرخ روز خوردن قرار داشتند.

یافته‌های نظری و همکاران (۱۳۹۲) گویای آن است که بین متغیرهای اعتماد به رسانه‌های جمعی، اعتماد به افراد مذهبی، اعتماد به سیاسیون، اعتماد سیاسی، مشارکت سیاسی با توسعه سیاسی رابطه معنی داری وجود دارد.

یافته‌های صفی خانی و همکاران (۱۳۹۹) گویای آن است که تکیه نخبگان سیاسی بر حق تعیین سرنوشت در گفتمان امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب اسلامی و قانون اساسی، توجه به مؤلفه‌های اعتماد افقی و عمودی با محوریت ورود اقشار مختلف به عرصه سیاست و تصمیم سازی، توسعه نهادهای مردمی و مذهبی از جمله راهکارهایی است که می‌تواند مشارکت سیاسی و اصل تعیین سرنوشت را بر مبنای رفتار نخبگان سیاسی بهبود ببخشد.

یافته‌های طلوعی و همکاران (۱۴۰۰) در « جایگاه نخبه گرایی در توسعه سیاسی با نگاهی به دو گفتمان سازندگی و اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران » حاکی از آنست که: طی گفتمان اصلاحات، توسعه‌ی سیاسی جای توسعه‌ی اقتصادی در گفتمان اول را گرفته و در زمینه‌ی نخبه گرایی نیز، اولویت به نخبگان سیاسی و فرهنگی داده می‌شود.

یافته‌ها

به عقیده مونتسکیو سه احساس سیاسی بنیادی وجود دارد که هر یک از آنها ثبات یک نوع حکومت را تضمین می‌کنند. حکومت جمهوری به فضیلت، حکومت سلطنتی به شرف و حکومت استبدادی

به ترس وابسته است. فضیلت جمهوری، اخلاقی نیست بلکه به معنای خاص کلمه سیاسی است. این فضیلت عبارت است از احترام به قوانین و از خودگذشتگی فرد در برابر اجتماع. شرف از لحاظ فلسفی شرفی دروغین است. منظور از شرف این است که هر کس آنچه را که مدیون درجه اجتماعی خویش است محترم بشمارد. اما ترس نیازی به تعریف ندارد. احساسی ساده و به اصطلاح پایین تر از سیاسی است ولی احساسی است که همه جا صاحب نظران سیاست درباره اش بحث کرده اند. (آرون، ۱۳۷۷: ۳۲).

در هر جامعه ای، ایدئولوژی و نگرش سیاسی گروه حاکم و یا به سخن دیگر گفتمان مسلط، قطع نظر از اینکه از چه سرچشمه هایی پدید آمده باشد نقش بسیار تعیین کننده‌ای در توسعه سیاسی دارد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۶۱). تجربه اندک ایران در فعالیتهای حزبی بعد از انقلاب مشروطیت، ضعف نسبی گروه‌های برگزیده سیاسی و وجود عوامل نیرومندی که سیر تاریخ سیاسی ایران را به سوی ساخت قدرت مطلقه سوق می‌داد راه توسعه ایران را تغییر دادند. تحکیم ساخت قدرت مطلقه مانع تکوین احزاب به عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی گردید. ساخت قدرت مطلقه نه تنها مبتنی بر روابط قدرت شخصی است بلکه موجب نهاد زدایی از سیاست و گسترش روابط شخصی و غیر رسمی شدن فرایندهای سیاسی نیز می‌گردد. سیاست حکومت بیشتر معطوف به جذب و حل نیروهای سیاسی بود و نه پذیرش و پرورش آنها. تمامی این موارد باعث شده که موانع زیادی در مقابل توسعه سیاسی قرار بگیرد. انباشت قدرت سیاسی در ایران و تمرکز منابع اجبار در دست حکومت زمینه مناسبی برای اعاده سیاست غیر رسمی مبتنی بر «دوره‌ها و گروههای پنهان و غیر پنهان» به وجود آورد. به گفته شاه اصلاحات ارضی، آزادی زنان و سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها تنها مقدمه بودند، هدف ما برقراری حکومت مردم به وسیله مردم و دستیابی به دموکراسی قانونی واقعی بود (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۴).

موضوع نخبگان از جمله مسائلی است که همواره ذهن اندیشمندان علوم سیاسی و اجتماعی را به خود مشغول نموده و نظریه‌های متفاوتی در خصوص نقش و جایگاه آنان مطرح شده است. بنا به نظر پارتو جامعه شناس ایتالیایی عنوان نخبگان مشتمل بر تمام کسانی است که دارای خصوصیات استثنایی و منحصر به فرد بوده و یا دارای استعداد و قابلیت‌های عالی در زمینه فعالیت خود هستند؛ در حقیقت پارتو به نخبگان به عنوان اعضای ممتاز جامعه می‌نگرد که به دلیل خصوصیات ممتاز صاحب قدرت و شخصیت می‌گردند. بر همین اساس با توجه به تعاریف مختلفی که از نخبه و نقش وی در اجتماع انسانی شده است همواره نخبگان از موثرترین افراد در زمینه

تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها بوده‌اند که با ایده‌ها، احساسات و هیجان‌هایی که بوجود می‌آورند در شکل‌گیری کنش‌های جامعه یا حتی تغییر اجتماعی مهم‌اند. همچنین باید این نکته را در نظر گرفت که اهمیت نخبگان با توجه به نقش این افراد در تصمیم‌گیری و الگو سازی در جامعه مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد. بنابراین به تعبیری نخبگان مظهر و نماد شیوه تفکر و وجود علم و عمل در بستر اجتماع از سطح بالا تا پایین هستند که نسبت به گروه‌های مختلف و یا حتی کل جامعه بایستی دارای قدرت بیشتر و جاذبه بیشتری باشند. در واقع نخبگان باید به نحوی نقش خود را در جامعه اجرایی نمایند که زندگی آنان به عنوان یک الگو و سرمشق مورد توجه قرار گیرد به نحوی که چند گزینه الگوسازی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در آنها نمایان باشد تا تبدیل به نیروی پیشرو، محرک و پویا در جامعه شوند و به تعبیر دیگر با تصمیم‌گیری صحیح و مشارکت به عنوان بازیگران فعال، نقش اجتماعی خود را ایفا کرده و با استفاده از نفوذ خود الگوسازی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نمایند. عدم توجه به نخبگان در سطح کشور سبب مهاجرت و خروج آنان شده و پتانسیل آنان را به شکل کاملاً آماده در خدمت دیگر کشورها قرار می‌دهد. در واقع اگر به نخبگان واقعی توجه نشود رخوت و سستی یا تجمل‌گرایی و روباه‌صفتی که ناشی از نزدیکی مزدوران به قطب پیروز است بر آنها سایه می‌افکند و شرایط برای تکرار هر چرخشی آماده می‌شود (ازغندی، ۱۳۸۵: ۳۷).

در آغاز قرن بیست و یکم، کشورهای در حال توسعه با الزامات گوناگونی مواجه شده‌اند که مهمترین آنها توسعه، پیشرفت و افزایش نسبی رفاه و آسایش جامعه است. سرعت روز افزون توسعه در کشورهای پیشرفته و گسترش ارتباطات و تبادل اطلاعات در عرصه بین‌الملل و نیز پدیده‌ای که تحت عنوان «جهانی شدن» از آن نام برده می‌شود، ضعف و ناتوانی کشورهای در حال توسعه را بیشتر نمایان ساخته است. شرایط جدید، از سویی رقابت با واحدهای توسعه یافته نظام جهانی را دشوار ساخته و از سوی دیگر، توسعه را به یکی از الزامات کشورهای در حال توسعه تبدیل کرده است. در ایران نیز به دلایل گوناگون، توسعه و پیشرفت امری اجتناب‌ناپذیر شده است. پاسخگویی به نیازهای روزافزون اقشار مختلف جامعه، برخورداری از جایگاه متناسب با شأن ملت و تمدن دیرینه ایران، برخورداری از زندگی شرافتمندانه و ایجاد فرصت لازم جهت نیل به رفاه، تامین نیازهای اساسی، شکوفایی و کمال به عنوان مقصد نهایی انسانها، مستلزم بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.

تأثیر نخبگان بر توسعه سیاسی

بزرگترین مشکل میان نخبگان و جامعه ایران فاصله میان نخبگان سیاسی و فکری در جامعه ایرانی و همچنین دوری گزینی نخبگان از طبقه حاکمه است. در واقع، در دوره بعد از انقلاب اسلامی بسیاری از روشنفکران، دیواری بلند میان خود و گفتمان حاکم بر جامعه (سیاسی) می‌بینند. موانع توسعه در آثار روشنفکران، بیشتر از عوامل و راهکارهای آن مورد توجه قرار می‌گیرد. علاوه بر این، یکی از ضعف‌های روشنفکران بی‌توجهی به مشکلات سیاست و حکومت در عمل است. روشنفکران و صاحب نظران توسعه ایرانی، این موانع را برای توسعه مطرح کرده‌اند: «عدم صراحت و گویایی اهداف توسعه، عدم پیش بینی دقیق عوامل توسعه، تنوع عناصر ساختی جامعه، عدم ایجاد تعادل میان نیروهای درگیر در طرح‌های توسعه از قبیل بخش خصوصی، مردم و نیروهای خارجی، عدم تناسب طرح‌ها با موقعیت‌های جاری جامعه، عدم پیش بینی مشکلات ممکن در روند توسعه، بوروکراسی عریض و طویل و...» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹: ۱۴۳). این موارد از جمله دلایلی است که میان نخبگان و مردم نیز فاصله انداخته است. وظیفه نخبگان و خواص، امری مهم تر از مشارکت دادن مردم در عرصه سیاسی است. بنابراین نقش آنان متفاوت از نقشی است که در آراء نخبه گرایان غربی تنها وجه سیاسی جایگاه نخبگان را مدنظر قرار می‌دهند. اما در دوران پسا جنگ این هماهنگی و مشارکت در گروه نخبگان دیده نمی‌شود.

نخبگان در نقش روشنفکران

توسعه یک کشور به میزان ترویج علم و فرهنگ و بکارگیری آن در جامعه بستگی دارد در حقیقت حضور نخبگان علمی در جامعه به منظور کارشناسی امور و تولید اندیشه‌ها راهگشا است. یکی از اسناد تهیه شده در رابطه با مسئله نخبگان سند فرا بخشی «تمهید شرایط حفظ و استفاده بهینه از نخبگان» است که پیش نویس آن توسط موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی (۱۳۸۳) تهیه شده است. در این سند طیف‌هایی از جامعه ایرانی هستند که کانون تجمع نخبگان بوده و احتمال حضور نخبگان در این طیف‌ها بیشتر است، مانند استادان دانشگاه، پژوهشگران و مدیران بخش‌های مختلف کشور.

این سند هفت برنامه مختصر را ارائه می‌دهد که از این قرار اند: ۱- توسعه خدمات علمی و سامانه آماری؛ ۲- گردش نخبگان؛ ۳- اصلاح و بهبود وضعیت نخبگان؛ ۴- پرورش استعدادها در خشان؛ ۵- بهبود رابطه دولت و نخبگان؛ ۶- توسعه همکاری‌های بین‌المللی و تبدیل شدن پدیده

مهاجرت نخبگان به روند سازنده گردش نخبگان و ۷- ارتقای سرمایه اجتماعی و نظام انگیزشی نخبگان. به رغم دلالت و تاکید این برنامه‌ها لازم به یادآوری است که در کشور شرایط فرهنگی و محیطی برای شکوفایی نخبگان مناسب نیست و گاه ارزش لازم را برای نخبگان علمی قائل نمی‌شوند. همچنین تشکیل گروه نخبه و رفتارها و کردار آنها بیشتر تحت تاثیر سنت‌های فرهنگی خاص حاکم بر جامعه ایران است و تاثیر گذاریشان بر تحولات سیاسی و اجتماعی بر گرفته از هوش، دانش و تجربه آنها نیست.

مسأله موانع مشارکت سیاسی در تغییر نگرش نخبگان سیاسی درج. ۱. ایران

۱- عوامل سیاسی

بی شک مسایل سیاسی در ایران پسا انقلاب خصوصا پسا جنگ در مشارکت یا عدم مشارکت نخبگان سیاسی بسیار موثر بوده است و مطمئنا باعث عدم همگرایی و نابسامانی اوضاع سیاسی کشور گردیده است و موجبات ناهمواری و دوگانگی در کشور رابه وجود آورده است؛ تا جایی که میتوان پس رفت‌ها و ولنگاریها، کینه‌ها و دشمنیها را با این مهم مرتبط دانست. ساختار حکومت در مشارکت یا عدم مشارکت نخبگان نقش بسزایی ایفا می‌کند. بی اعتمادی نخبگان به تأثیر فعالیت‌های سیاسی، از جمله ی دلایل عدم مشارکت نخبگان است. تا هنگامی که بی اعتمادی به تأثیر فعالیت‌های سیاسی وجود داشته باشد، نخبگان بصورت نیرویی حاشیه‌ای در می‌آیند و به تدریج از مدار فعالیت‌ها دور خواهند شد. اگر تمهیدی برای آن اندیشیده نشود، انرژی کنترل نشده نخبه در شکل مشارکت اعتراضی، رفتارهای انزواگرایانه سیاسی و یا رفتارهای نوآورانه سیاسی بروز خواهد کرد (قانعی راد، ۱۳۸۹: ۴۵).

ساختار سیاسی ایران همواره نهادهای مدنی را دور زده و تضعیف می‌کند تا بتواند بدون واسطه با توده مردم مرتبط باشد. در چنین وضعیتی نخبگان جامعه چندان امکانی برای ارتباط با مردم ندارند. اما به نظر می‌رسد گفتمان انقلاب اسلامی با ارج بخشیدن به جایگاه مردم در عرصه تعیین مناصب حکومتی، جایگاه خاصی به این مسئله بخشیده است و بحث مهمی از مشکلات سیاسی با رجوع به قانون اساسی و اصول مربوط به جایگاه مردم در تعیین مناصب حکومت قابل حل است.

۲- عوامل ساختاری

در جمهوری اسلامی ایران، تلاش برای تکوین نظام‌های انتزاعی سیاسی با تخریب اعتمادهای ریشه دار قبلی همراه بوده است. هر جا یک نظام اجتماعی پیشین وجود داشت، به نفع ایجاد نظم انتزاعی نوین در هم شکسته و مقولات اجتماعی پیشین نیز به عنوان نظم‌های کهنه و مانع توسعه و پیشرفت تلقی می‌شوند. دیگر اینکه بین نخبگان علمی و نخبگان سیاسی، در ایران تعارض وجود دارد و این دو دسته از نخبگان برای کسب حداکثر نفوذ در حوزه‌های مختلف اجتماعی با همدیگر در رقابت و مبارزه هستند که می‌توان آن را شکاف بین نخبگان علمی و نخبگان سیاسی نامید.

اجماع نخبگان سیاسی و فکری

در دوره بعد از انقلاب اسلامی خصوصاً دوران پسا جنگ بسیاری از روشنفکران، دیواری بلند میان خود و گفتمان حاکم بر جامعه (سیاسی) می‌بینند. همراهی با نخبگان قدرت در تبیین زیر ساخت‌های توسعه فرهنگی، در جمع روشنفکری یک ارزش تلقی نمی‌شود و در متفکران موافق با گفتمان حاکم نیز قرائت‌های روشنفکران جایگاهی ندارد. به همین دلیل فقدان انسجام یکی از دلایلی است که گفتمان نخبگان را از گفتمان توده‌های مردم جدا ساخته است. در دوران سازندگی و همچنین دوم خرداد با توجه به احساس جدایی از گفتمان حاکم، روشنفکران در مورد توسعه عمدتاً به نقادی می‌پردازند. موانع توسعه در آثار روشنفکران، بیشتر از عوامل و راهکارهای آن مورد توجه قرار می‌گیرد. علاوه بر این، یکی از ضعف‌های روشنفکران بی توجهی به مشکلات سیاست و حکومت در عمل است. از آنجا که مسائل اجتماعی و سیاسی به طور مستقیم با زندگی مردم مرتبط است و محور توسعه نیز انسان و هدف آن رشد انسان است. بنابراین، ضرورت می‌یابد که مردم حاکم بر سرنوشت خویش، تعیین کننده هدف‌های توسعه و مجری اصلی آن باشند. بر این اساس، مهم ترین رکن توسعه مردم هستند زیرا مشارکت مردم در امور صرفاً یک مسئله سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه مشارکت آنان در امور به یک ضرورت تام اقتصادی نیز بدل شده است که می‌تواند زیرساخت‌های توسعه را به نفع مردم دگرگون سازد.

نتیجه گیری

توسعه سیاسی در ایران همواره با چالش‌ها و دشواری‌هایی روبرو بوده است که از آن جمله می‌توان به: «عدم صراحت و گویایی هدف‌های توسعه، عدم پیش بینی دقیق عوامل توسعه، تنوع عناصر ساختی جامعه، عدم ایجاد تعادل میان نیروهای درگیر در طرح‌های توسعه از قبیل بخش خصوصی،

مردم و نیروهای خارجی، عدم تناسب طرح‌ها با موقعیت‌های جاری جامعه، عدم پیش بینی مشکلات ممکن در روند توسعه، بوروکراسی و موارد دیگری از این دست اشاره کرد. این موانع سبب شده است که فاصله بین نخبگان و مردم دوچندان گردد و نخبگان به عنوان تافته جدابافته‌ای از مردم تلقی گردند. در دوره پسا جنگ هم شاهد فاصله بین نخبگان و گفتمان حاکم بر جامعه (سیاسی) هستیم. دلیل آن هم این است که همراهی با نخبگان قدرت در جمع روشنفکری ارزش به حساب نمی آید و در متفکران موافق با گفتمان حاکم نیز قرائت‌های روشنفکری جایی ندارد. البته بی توجهی نخبگان به مشکلات سیاست و حکومت در عمل هم از عوامل تشدید کننده این جدایی بشمار می‌رود.

نکته مهم در شرایط خاص کشور در زمینه رابطه نخبگان (اعم از علمی و سیاسی) با حکومت آن است که هنوز زمینه سازی لازم برای برهمکنش سازنده میان نخبگان غیر حکومتی و صاحبان قدرت (نخبگان حکومتی) فراهم نشده است. در سند فرابخشی "تمهید شرایط حفظ و استفاده بهینه از نخبگان"، هفت برنامه برای ایفای نقش بهتر نخبگان در جامعه مطرح شده است که یکی از این هفت برنامه ناظر به بهبود رابطه دولت و نخبگان است. به رغم این کوشش برنامه‌ای درست و ضروری، شکی نیست که تا بستر حضور نخبگان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی توسط دولت فراهم نگردد، امکان پیاده سازی شش برنامه دیگر که عبارتند از: ۱- توسعه خدمات علمی و سامانه آماری؛ ۲- گردش نخبگان؛ ۳- اصلاح و بهبود وضعیت نخبگان؛ ۴- پرورش استعدادهای درخشان؛ ۵- توسعه همکاریهای بین المللی و تبدیل شدن پدیده مهاجرت نخبگان به روند سازنده گردش نخبگان و ۶- ارتقای سرمایه اجتماعی و نظام انگیزشی نخبگان، که همگی در راستای گسترش مشارکت سازنده نخبگان در فرایند توسعه کشور طراحی شده اند، فراهم نخواهد شد.

منابع

آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۹) «آینده نگری: مردم تهران، نگرانی‌ها و آینده»، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

آرون، ریمون، (۱۳۷۷)، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: علمی و فرهنگی

ازغندی، سید علیرضا. (۱۳۸۵) «درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران»، تهران - قومس. ابادری، یوسف، (۱۳۹۳) «سخنرانی در دانشگاه علامه طباطبایی»، سخن امروز، شماره ۵، صص ۴۸-۴۱. ابادری و روزخوش، یوسف و محمد، (۱۳۹۶) «چپ اسلامی و توسعه لیبرالی در ایران (مورد مطالعه، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)» مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۶ (۱)، صص ۴۶-۴۱.

بازرگان، مهدی (۱۳۶۳) «انقلاب ایران در دو حرکت»، ناشر: مهدی بازرگان. بشیریه، حسین (۱۳۸۰). «موانع توسعه سیاسی در ایران». چاپ دوم، تهران: گام نو. بیات، آصف (۱۳۷۹) «سیاست‌های خیابانی»، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.

..... (۱۳۸۶) «عقل در سیاست»، تهران: نشر نگاه معاصر
..... (۱۳۸۷) «گذار به دموکراسی»، تهران: نشر نگاه معاصر

جعفری، محمد مهدی. (۱۳۸۳) «شریعتی آن گونه که من شناختم»، تهران: نگاه امروز. رفیع پور، فرامرز. (۱۳۹۰) «توسعه و تعارض - کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران»، تهران. شرکت سهامی انتشار. صص ۶۰۰

زیبا کلام، سعید. (۱۳۷۸) «درآمدی بر انقلاب اسلامی، تهران»، روزنه، چاپ سوم، ص. ۲۸۸
زیباکلام و همکاران (۱۳۹۰) «نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۲)»، تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری (دانشنامه حقوق و سیاست). ۷ (۱۶)، صص ۵۶-۴۳.

صالحی، عمران ابراهیم (۱۳۸۵) «بررسی نگرش اعضای هیأت علمی نسبت به علل مهاجرت نخبگان به خارج از کشور» نامه علوم اجتماعی، 28(2) صص ۵۶-۸۰.

صفی خانی، بهاره، شمس، احمد، درویشی، بابک. (۱۳۹۹) «نقش نخبگان بر تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی با تاکید بر نظام جمهوری اسلامی ایران». رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۴ (۵۱)، ۶۷-۹۲..

طلوعی و همکاران (۱۴۰۰) «جایگاه نخبه گرایی در توسعه سیاسی با نگاهی به دو گفتمان سازندگی و اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران»، نشریه رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۵ (۵۴)، صص ۲۱-۴۲

کولایی، الهه، (۱۳۷۶). «اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی»، تهران، وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات ۸۲.

قانع‌ی‌راد، محمد امین. (۱۳۸۹) «مشارکت سیاسی و اجتماعی نخبگان»، تهران، راه‌دان، ص ۲۴۶
مجله عصرما (۱۳۷۷). «فعال‌ترین شکاف اجتماعی بعد از دوم ژوئن». ۱۰۴ (۲).
نظری، سارا، عیوضی، رحیم، مرتضویان، علی، اشرفی، اکبر. (۱۳۹۸). «راهکارهای مطلوب توسعه سیاسی در الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت»، ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۲(۴)، صص ۴۳-۵
نظری، غنی؛ بشیری گیوی، حسین و سعید جنتی، (۱۳۹۲) «بررسی تأثیر مشارکت سیاسی بر توسعه سیاسی (مورد مطالعه: جوانان شهر خلخال)»، مجله مطالعات توسعه سیاسی ایران، ۶(۱)، صص ۱۳۷-۱۴۶.

نوکاریزی، محسن (۱۳۸۳) «جغرافیای فرار مغزها و تأثیر آن بر جریان اطلاعات». کتابداری و اطلاع‌رسانی، ۷ (۳)، صص ۳۹-۶۰.

- Alinia C, Mohammadi SF, Kazemi-Asl S, Jabbarvand M, Lashay A. (2016). "Absorption and Circulation of Iranian Elites in Medical Sciences Center of Excellence". Hakim, 19 (1):39-50
- Fuller, G. (1991). "The center of the universe: the geopolitics of Iran", 1st edition, Westview Press.
- Marefati, S. (2018). "How did the economic ideas of the Islamic Revolution Mojahedin organization change?". Tejarat magazine.
- Nabavi, N. (2003). "Intellectual Trends in Twentieth-Century Iran: A Critical Survey". University of Florida Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی